بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 16 دی 1394

بحث در مورد آیه شریفه «لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها» بود. یک مرحله بحث داشتیم که این آیه به نفسه مفادش چیست مرحله بحث این است که آیا این آیه شریفه با توجه به روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده است مفادش چیست. در مرحله اول ما عرض کردیم کلمه کلّف هیچ وقت به احکام نسبت داده نشده است. من فرصت نکردم تتبع کامل کنم ولی تا آنجایی که من تتبع کردم معمولا کلمه کلّف به افعال، مفعول دومش افعال است. دو سه تا نمونه از این موارد را عرض می کنم.

در عیون روایتی که فضل ابن شاذان:

هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُكَلِّفَ الْحَكِيمُ عَبْدَهُ فِعْلًا مِنَ الْأَفَاعِيلِ لِغَيْرِ عِلَّةٍ وَ لَا مَعْنًى

این یک عبارت. یکلف الحکیم عبده فعلا من الأفاعیل، کلمه فعل را رسما قرار داده است.

یک نمونه دیگر کلامی که عمرو بن حمق خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام عرضه می دارد

«فلو عنی کلفت نقل الجبال الرواسی و نزحی البحور الدوامی حتی علی یومی فی امری اقوی به ولیک و اوهن به عدوک ما رأیت عنی قد ابدیت فیه کل الذی یحق علی من حقک کلفت نقل الجبال الرواسی که فعل هست و نزحی البحور الدوامی

در وقعه صفین صفحه 103 این آمده است

یا در یک روایتی از امام صادق علیه السلام وارد شده است در مورد اینکه اصحاب کهف را قومشان به چه کاری وادار کرده اند و تکلیف کرده اند

كَلَّفُوهُمُ الشِّرْكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ

این یک سری از موارد. یا خود همین روایت مورد بحث ما

فهل کلفوا المعرفة

حالا در موردش بعدا صحبت می کنم. خب این یک سری روایات که کلف به فعل تعلق گرفته است. یکی هم به آن متعلق فعل تعلق گرفته است که حالا ممکن است مقدر بگیریم فعل را ممکن است ناظر به حکم وضعی بگیریم.

ما کلف الله العباد الا ما یطیقون

مَا كَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلَّا مَا يُطِيقُونَ إِنَّمَا كَلَّفَهُمْ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ وَ كَلَّفَهُمْ مِنْ كُلِّ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ خَمْسَةَ دَرَاهِمَ وَ كَلَّفَهُمْ صِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ

این شاید ظهورش این باشد که مراد وضعی نیست. و مراد دادن خمسه دراهم است. چون اگر مراد وضعی باشد بحث ما یطیقون و اینها خیلی در آن شرط نیست و می خواهد بگوید که اینها توانایی این کار را دارند. توانایی این تکلیف را دارند. خمسة دراهم مصداق ما یطیقون باید باشد. خمسة دراهم که خودش مصداق ما یطیقون نیست. نقل خمسة دراهم، پرداخت خمسة دراهم ما یطیقون هست. که این در ...... صفحه 296 حدیث 465. حالا به احتمال زیاد این ناظر به حکم تکلیفی هست و یک تقدیری هست یعنی اداء خمسة دراهم. اما اگر حالا تکلیفی هم نباشد بگوییم ناظر به حکم وضعی است به هر حال خود آن خمسة دراهم کأنه به گردن انسان هست و یک حکم وضعی در مورد او متوجه انسان است. این هم شکل دوم که حالا اگر. یک شکل سومی که دیدم و فقط یک مورد دیدم این است که به مشقت و کلفت تعلق گرفته است. **«ما كلف الله العباد كلفة فعل، و لا نهاهم عن شي‌ء حتى جعل لهم الاستطاعة».** ولی اینکه مثلا بگوید ما کلف الله العباد وجوب الصلوة، حرمة الخمر و امثال اینها، من هیچ برخورد نکردم عرض کردم تتبع نکردم کامل ولی به نظر می رسد که مفعول کلّف، هیچ وقت حکمی از احکام نیست بنابراین خود این آیه شریفه ناظر به این نیست که تکالیف باید معلومه باشد.

سوال: این سعی می کند که استدلال به آیه کند؟ چون دیگه وقتی که خود فعل باشد می تواند آن فعل هر چیزی باشد و کلف ما آتاها هم خب بالاخره هر چیزی ....

پاسخ: اتیان الفعل به معنای اقدار بر فعل است. فعل را داده اند. وقتی می گویید فعل را به شخص داده اند یعنی اینکه خب مقدورش کرده اند. دادن فعل یک موقعی این هست که آن فعل خارجی را به شخص بدهند یعنی اینکه تحقق خارجی اینکه مراد نیست. چون فرض این است که تکلیف می خواهد متوجه آن بشود فعل خارجی نیست. فعل خارجی که نشد ماهیت شیء را وقتی ما می خواهیم بگوییم خداوند به شخص داده است ماهیت آن اقدار است. ایتاء الفعل به اقدار است. ایتاء الحکم به ایصال است. اگر حکم نباشد طبیعتا آن معنا نمی شود استفاده کرد.

سوال: جایی این.... که این احتمالا این شد که لا یکلف الله نفسا الا فعلا اقدرها مثلا ...

پاسخ: نه نه فعلا ما اختصاص نمی دهیم به خصوص مال ما می گوییم ما فعلا آتاها و مال هم از این بابت که انفاق از ما آتاها مصداق فعلی هست که خداوند آن بنده را بر آن فعل اقدار کرده است و امثال اینها.

یک نکته ای در پرانتز اینجا بگوییم ممکن است فراموش کنم. دیدم که در بعضی از این کلمات می گویند ما آتاها مأتی تعبیر کرده اند. گویا آتاها را از ثلاثی مجرد گرفته اند و مفعولش را مأتی قرار داده اند. مؤتی باید باشد. آتاها باب افعال است. اسم مفعول آن مؤتی می شود و در کلام آقای حائری مأتی تعبیر می کند به نظر کلمه از اتاء گرفته اند و اشتباه شده است.

سوال: ببخشید انتخاب کلمه ایتاء به خاطر این است که ظهور آن در مال بیشتر است

پاسخ: نه چون قبلا آن تعبیر را کرده است. فلینفق مما آتاها، به خاطر اینکه با او یک نوع تناسب داشته باشد کلمه ایتاء تعبیر کرده است.

سوال:....

پاسخ: اختصاص به او ندارد. ما آتاها را نمی خواهیم بگوییم که اختصاص به او دارد. به خصوص این نکته ای که اینجا هست این است که در ارتکازات دخالت دارد در اینکه حکم مان را تعمیم بفهمیم یا تعمیم نفهمیم. مال در این بحث یک خصوصیتی در آن احساس نمی شود. مرحوم نائینی می گوید که اگر مال باشد، مال مثلا باید از مال تعمیم داد و اینها و من نمی خواهم وارد بحث آنها بشوم آقای حائری می گوید که با آقای صدر یک صحبتی کردیم و ایشان یک جوابی دادند و یک ان قلت و قلت هایی دارد آنها را وارد نمی شوم که درست است جواب آقای صدر یا درست نیست. اصل مطلبی هم که آقای صدر به آن اشاره دارد این است که برای فهم اینکه آن لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها به منزله یک کبری کلی هست که بعد از آن صغری ذکر شده است. اینکه کبری کلی، کلیتش به چه نحو است و ارتکازی هست که در کنار این اشیاء هست و ارتکازی که اینجا کنار اشیاء هست این است که تکلیف به غیر مقدور صحیح نیست. خداوند به غیر مقدور تکلیف نمی کند. حالا شاید مراد از ما آتاها حتی تکلیف به غیر مقدور تکوینی هم نباشد آن چیزی که قدرت عرفی هم به آن داشته باشد. ما یکلف الله نفسا الا ما آتاها شاید مراد اعم از. حالا آن هیچی. چون از روایت های دیگر استفاده می شود که امت های سابقه به تکلیف های سخت مکلف می شدند و امثال اینها.

عرض من این مطلب هست که مفاد آیه با توجه به مفاد ظاهر آیه این هست که مراد از ما آتاها فعلی از افعال هست و انفاق مما آتاها مصداق ما آتاهایی هست که در ذیل آیه شریفه ذکر شده است که لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها. ایتاء الفعل به معنای اقدار هست. بنابراین ظاهر آیه ربطی به بحث برائت و اینها ندارد. آیا در روایاتی که مسئله هست یک روایتی که بر خلاف این مسئله استفاده بشود استفاده می شود یا استفاده نمی شود؟ آقایان یک روایت را در مسئله ذکر کرده اند مرحوم نائینی ذکر کرده است به خصوص در اجود التقریرات مفصل تر بحث اصلی اش در اجود التقریرات و تکیه اصلی مرحوم نائینی در تقریرات اجود بر این روایت عبد الاعلی است. اصلا کل بحث آیه بر پایه این روایت می چیند. در فوائد هم خب این آیه را آورده است. ولی اختصاص ندارد آیات مربوط به این به خصوص این آیه ای که ذکر شده است. من حالا یک سری آیاتی که من برخورد کردم که به نظر می رسد که ناظر به آیه شریفه هستند را می خوانم اول آدرس هایش را بدهم بعد بعضی از آنها را بخوانم. محاسن جلد 1 صفحه 236 حدیث 203 و 204 صفحه 276 حدیث 388 که همین روایت عبد الاعلی هست. این ها روایت هایی هست که به نظر می رسد که ناظر به آیه لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها است. تعبیراتش تعبیراتی هست که حالا من می خوانم روایاتش را. تعبیراتش تعبیراتی هست که ناظر به این آیه هست. بعضی از آنها صریحا آیه در آنها ذکر شده است و بعضی ها هم تعبیراتی که آورده شده است پیدا است که نظارت دارد بر آیه. حدیث 388 و 392 ص 296 حدیث 466. تفسیر عیاشی جلد 2 صفحه 104 حدیث 100. کافی جلد 1 صفحه 162 حدیث 1. صفحه 163 حدیث 5. صفحه 164 حدیث 4. در توحید صدوق هم همه این روایاتی که گفته ام وارد شده است ولی تکراری است. به نظرم تفسیر عیاشی و کافی هم تکراری هم بود همه این روایت ها در محاسن وارد شده بود. جدید در تفسیر عیاشی و کافی و توحید و اینها نبود. توحید 410 روایتش شروع می شود حالا من محاسن برقی را آورده ام. اول روایت ها را می خوانم و سپس بحثی که مرحوم نائینی در مورد روایت عبد الاعلی هست را اول مطرح می کنیم و در موردش صحبت می کنیم و سایر روایات را هم بعدا در موردش بحث می کنیم. من روایت ها را بحث های سندی نمی خواهم بکنم فقط خیلی مختصر بعد از این که بحث های دلالی کردیم اشاره به رجال سند می کنم بحث نمی خواهم در مورد رجال بکنم.

خب اولی صفحه 236 حدیث 203. این روایت هایی که ما داریم این روایت ها خیلی هایش روشن تر از آن روایت هایی است که مرحوم نائین به آنها تمسک کرده اند در جهتی که اینها دنبال آن هستند. حالا بعد در موردش بحث می کنیم.

«باب حجج الله علی خلقه عن محمد بن علی عن حکم بن مسکین الثقفی عن النضر بن قرواش محمد بن علی ابی ثمینه است و حکم بن مسکین معروف نظر بن قرواش قال سمعت ابا عبدالله یقول انّ ما احتج الله علی العباد بما آتاهم و عرفهم.

آتاهم اینکه تعبیر کرده است اشاره به آیه است. کلمه آتاهم آورده کلمه عرفهم تفسیر هست برای آتاهم. این یک روایت

روایت بعدی

**عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ لِي اكْتُبْ فَأَمْلَى أَنَّ مِنْ قَوْلِنَا إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِالَّذِي آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ وَ أَمَرَ فِيهِ وَ نَهَى وَ أَمَرَ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ الصَّلَاةِ فَقَالَ أَنَا أُنِيمُكَ وَ أَنَا أُوقِظُكَ فَإِذَا قُمْتَ فَصَلِّ لِيَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذَلِكَ كَيْفَ يَصْنَعُونَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا قَامَ عَنْهَا هَلَكَ وَ كَذَلِكَ الصِّيَامُ أَنَا أُمْرِضُكَ وَ أَنَا أُصِحُّكَ فَإِذَا شَفَيْتُكَ فَاقْضِهِ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ كَذَلِكَ إِذَا نَظَرْتَ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ لَمْ تَجِدْ أَحَداً فِي ضِيقٍ وَ لَمْ تَجِدْ أَحَداً إِلَّا وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ حُجَّةٌ وَ لَهُ فِيهِ الْمَشِيئَةُ وَ لَا أَقُولُ إِنَّهُمْ مَا شَاءُوا صَنَعُوا ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي وَ يُضِلُّ وَ قَالَ مَا أُمِرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ وَ كُلُّ شَيْ‌ءٍ أُمِرَ النَّاسُ بِهِ فَهُمْ يَسَعُونَ لَهُ وَ كُلُّ شَيْ‌ءٍ لَا يَسَعُونَ لَهُ فَمَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَ لَكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ ثُمَّ تَلَا لَيْسَ عَلَى الضُّعَفٰاءِ وَ لٰا عَلَى الْمَرْضىٰ وَ لٰا عَلَى الَّذِينَ لٰا يَجِدُونَ مٰا يُنْفِقُونَ‌ حَرَجٌ ... وَ لٰا عَلَى الَّذِينَ إِذٰا مٰا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قَالَ فَوَضَعَ عَنْهُمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ وَ قَالَ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيٰاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوٰالِفِ وَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لٰا يَعْلَمُونَ**

این هم روایت دوم. این هر دو تا انّ الله

سوال: کدام تعبیرش اشاره به آیه می کند؟

پاسخ: **إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِالَّذِي آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ**. لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها این تعبیر آتاهم از آیه شریفه است. حالا آن لا یفقهون له، آنها لا یکلف الله نفسا الا وسعها ناظر به آن آیه شریفه است ولی آن تعبیر آتاها که در این صدر روایت دارد با آیه لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها ناظر هست. خب این هم دو روایت

روایت سوم روایت عبد الاعلی است البته عبد الاعلی را بعد می خوانم.

روایت بعدی همان روایت حکم بن مسکین قبلی است ولی با یک سند دیگر.

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ حَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ الثَّقَفِيِّ‌

عَنِ النَّضْرِ بْنِ قِرْوَاشٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّمَا احْتَجَّ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَ عَرَّفَهُمْ‌

صفحه 275 حدیث 388 است. که اصلا این یک بابی است. باب البیان و التعریف و لزوم الحجّه.

خب حالا یک روایت های دیگری هست که این روایت ها دقیقا به آیه ناظر نیست ولی مطلب آن برای این بحث لازم است بعدا ما بر می گردیم روایت ها را می خوانیم که آیا مثلا روایت های انا هدیناه السبیل اما شاکرا اما کفورا قال علم السبیل فاما آخذ فهو شاکر و اما تارک فهو کافر.

علم السبیل یعنی تعلیم کأنه شرط این هست که انسان مکلف باشد. ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم حتی یبین لهم و هم یتقون

بحث ما کان الله لیضل قوما این بحث را می کنیم. می خواستم این آیه را مطرح نکنم ولی بعد به ذهنم رسید که این آیه روشن تر از تمام آیاتی هست که به آن تمسک نشده است. مرحوم آخوند اصلا نیاورده است این آیه ما کان الله لیضل قوما از همه آنها روشن تر هست و آن را ما بعد در موردش صحبت می کنیم.

این روایت عبد الاعلی همین 392 بود صفحه 296 حدیث 466

البته این روایت حسین بن مختار ناظر به آیه هست ولی آن معنایی که آقایان از آن استفاده کرده اند استفاده نمی شود بلکه شاید برعکس آن استفاده بشود. آن این است که

عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّا نَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُكَلِّفِ الْعِبَادَ إِلَّا مَا آتَاهُمْ

این روایت البته از نظر سندی قابل پذیرش است اجمالا عرض کنم. محمد بن خالد برقی مشکلی ما در وثاقتش نداریم. حمزة بن حمران و اینها یادم نیست الآن توسیط صریح دارد یا خیر ولی اینها کسانی هستند که می شود توسیط کرد.

عبارت این است

قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّا نَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُكَلِّفِ الْعِبَادَ إِلَّا مَا آتَاهُمْ وَ كُلُّ شَيْ‌ءٍ لَا يُطِيقُونَهُ فَهُوَ عَنْهُمْ مَوْضُوعٌ وَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ قَضَى وَ قَدَّرَ وَ أَرَادَ فَقَالَ وَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا لَدِينِي وَ دِينُ آبَائِي‌

این را اگر نگوییم کل شیء لا یطیقونه، مفادش با آن مفاد قبلی یکی هست لا اقل شاید این مؤید این است که اصلا مربوط به اقدار و امثال اینها است نه چیزهای دیگر. عمده اش آن روایت ما آتاهم و عرفهم هست و روایت عبد الاعلی. در مورد روایت عبد الاعلی من اول مطلبی که مرحوم نائینی فرمودند را عرض کنم سپس در مورد خود روایت را می خوانیم و در موردش صحبت می کنیم. مرحوم نائینی فرمودند که از روایت عبد الاعلی می گویند که خب روایت عبد الاعلی استفاده می شود که بندگان مکلف نیستند به یادگیری قبل از اینکه خداوند به آنها یاد بدهد. و این استفاده می شود که شرط تنجیز و فعلیت تکلیف اعلام خداوند نسبت به آن تکلیف هست. بعد البته توضیح می دهند که مراد از این معرفتی که افراد مکلف نیستند معرفت اجمالی به وجود خداوند نیست. معرفت به جزئیات مسائل اعتقادی است. و الا اصل اینکه خدایی وجود دارد اگر این متوقف باشد بر اینکه خدا بر بندگان اعلام کند و امثال اینها دوری هست و تا ما خداوند را نشناسیم که نمی توانیم از گفته های پیغمبران و آیات قرآنی استفاده کنیم و دوری می شود. مراد جزئیات اصول عقائد هست و این جزئیات اصول عقائد می گوید که بعد از اینکه خداوند آنها را عالم گرداند افراد مکلف هستند که به آن اعتقاد داشته باشند. بنابراین این روایت عبد الاعلی باز بازگشت می کند که تکلیف به غیر مقدور متعلق نمی شود و این ناظر به این هست که معرفت به جزئیات اصول عقائد چون خداوند این معرفت را، چون مکلفین مقدورشان نیست قبل از اعلام الله بنابراین افراد مکلف نیستند. این محصل فرمایش ایشان در فوائد الاصول هست. در اجود التقریرات این مطلب را آورده است ولی از آن عدول کرده است. گفته درست است که قدرت بر جزئیات اصول عقائد متوقف هست بر اینکه خداوند اعلام کند ولی ظاهر این روایت این هست که آن چیزی که سبب می شود که مکلفین و عباد مکلف بشوند به معرفت بیان کردن خدا هست چون علی الله البیان بنابراین مکلفین مکلف می شوند. آن نکته ای که سبب می شود که حجت بر عباد تمام شود صدور بیان از جانب خداوند است. که بیان از جانب خداوند وارد می شود. حالا اینکه بیان ملازم هست با قدرت این ظاهر روایت این هست که ناظر به حیث قدرت نیست بلکه ناظر به حیث این هست که قبح عقاب بلا بیان قبل از اینکه بیانی صادر شود عقاب کأنه قبیح است. خب این مطلبی که مرحوم آقای نائینی آورده اند.

مرحوم آقای صدر ظاهرا اجود را ندیده اند ولی همان مطلب فوائد الاصول را دنبال کرده اند و ایشان گفته اند که ما خود این آیه اطلاق دارد، لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها اطلاق دارد و بعد با یک بیانی می گویند حتی مفادش یک بحثی را بعد دنبال می کنند و می گویند که حالا که این آیه می گوید که بیان قبل از بیان تکلیف نیست، آیا این مفادش چیست؟ مفادش قبح عقاب بلا بیان است؟ اگر قبح عقاب بلا بیان باشد این با ادله اخباری ها تنافی ندارد. ادله اخباری ها می گویند که شارع بیان بر حکم ظاهری اقامه کرده است. بنابراین موضوع قبح عقاب بلا بیان در تکالیف مشکوکه وجود ندارد. این یک جور تفسیر. یک جور تفسیر آیه این هست که نه، نسبت به همان تکلیف واقعی باید بیان صادر شده باشد. نسبت به همان چیزی که عقاب بر او تحقق می خواهد پیدا کند. چون عقاب در واقع انجام می شود و مجرد ایجاب احتیاط بیان نسبت به واقع نیست بنابراین آیه شریفه می گوید که شرط فعلیت تکلیف صدور یا وصول تکلیف واقعی است. بنابراین معارض می شود با ادله اخباری ها. بعد ایشان به بیانی معنای دوم را اختیار می کند و اینجور اثبات می خواهد بکند حالا من آن بیان ایشان را نمی خواهم وارد شوم چون به نظرم ناتمام است ولی چون بر تفسیری است که ایشان از آیه می کند و آن تفسیر را ما قبول نداریم نمی خواهم وارد آن ان قلت و قلت های آن بحث بشوم فقط یک نکته می خواهم عرض کنم و آن این است که آیا،، بعد ایشان می فرماید که آیه خودش معارض است با ادله اخباری ها بنابراین نیازی به روایت نداریم تا آن روایت را بگوییم که روایت مربوط به تکلیف غیر مقدور هست یا نیست؟ این ان قلت و قلت هایی که مرحوم نائینی در فوائد الاصول مطرح کرده اند آن بحث را بخواهیم دنبال کنیم. اگر روایت هم نبود ما از آیه شریفه یک معنایی استفاده می کردیم که این معنا با ادله اخباری ها معارضه می کرد. خب من حالا در مورد این آیه بعد صحبت می کنم ولی می خواهم ببینم آیا این کلام اخیر آقای صدر درست هست که ما نیاز به این روایت نداریم یا صحیح نیست. به نظر می رسد اگر همه مقدمات این بحث را بپذیریم فوقش این آیه شریفه اطلاق پیدا می کند. لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها اطلاق می کند که هر چیزی که آتاها، این آتاها می تواند فعل، حکم، مال باشد. ادله اخباری ها اگر تمام باشد اخص نسبت به این ایه است. ادله اخباری ها می گوید نسبت به احکام نه، نیازی به ایصال آن حکم بما هو حکم نداریم. همینکه ایجاب احتیاط را شارع ایصال کرد کفایت می کند آن ادله اخباری ها مخصص این آیه می شود. تخصیص می زند این آیه را. ما آتاها برا اختصاص می دهد به افعال. بنابراین روایت ما می خواهیم اگر روایت نباشد به اطلاق آیه باید تمسک کنیم. و اطلاق آیه در مقابل ادله اخباری ها صلاحیت معارضه ندارد. حالا از جهات دیگر هم شاید بشود اشکال به کلام آقای صدر مطرح کرد که وابسته به فهم این است که چجوری ایشان اصلا استدلال به آیه را تمام می داند که من آن را چون بحث کردم بحث هایش را هم حذف می کنم.

ولی اصل بحث اصلی خود روایت هست. من روایت را الآن می خوانم بحث آن باشد برای فردا. به نظر می رسد که اصلا فضای این روایت را آقایان متوجه نشده اند که این روایت در چه فضایی مطرح شده است بحث هایش چیست؟ این یک بحث تاریخی وجود داشته است یک بحث کلامی عمیقی وجود داشته است و این روایت ها ناظر به آن بحث کلامی هستند که من اول روایت را می خوانم و یک آدرس روایت را هم می دهم این را شما ملاحظه بفرمایید انشاءالله جلسه آینده بحث آن را تکمیل می کنیم. خود روایت عبد الاعلی این هست. این روایت عبد الاعلی هم در کافی آمده هم در محاسن در محاسن این هست

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ‌

الْأَعْلَى

در کافی حماد خالی بود.

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاةٌ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ قَالَ لَا قُلْتُ فَهَلْ كُلِّفُوا

اولا مردم خودشان می توانند معرفت را به دست بیاورند می گویند نه. خب حالا که خودشان نمی توانند

قُلْتُ فَهَلْ كُلِّفُوا الْمَعْرِفَةَ قَالَ لَا إِنَّ عَلَى اللَّهِ الْبَيَانَ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلّٰا وُسْعَهٰا وَ لَا يُكَلِّفُ نَفْساً إِلّٰا مٰا آتٰاهٰا‌

اینکه مرحوم نائینی در اجود التقریرات می گویند که این ظاهرش این هست که علی الله البیان باعث شده است که کأنه این. اگر لا یکلف الله العباد الا وسعها نبود، به خصوص بلا فاصله بعد از او خب ممکن بود آن مطلب را ما بگوییم ولی این معنایش این هست که علی الله البیان هم از این جهت که اگر خداوند بیان کند، عباد قدرت ندارند همان مطلبی که قبلا در روایت هست هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاةٌ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ چون مردم بدون اینکه خداوند آنها را معرفت برایشان حاصل کند آنها برایشان معرفت حاصل نمی شود پس بنابراین عباد مکلف به معرفت نیستند و خب آیا این اصلا بحث چیست؟ بحث تفاسیر است اصول عقائد است آن بحث هایی که مرحوم نائینی آورده است آن بحث باشد جلسه آینده.

اما روایتی که روشن می کند که این بحثها ناشی از کجا است. توحید صدوق صفحه 226 روایت عبد الرحیم قصیر را ملاحظه بفرمایید یک بحث تاریخی است که در مورد آن کتاب های مختلفی نوشته شده است و من شنبه کتاب ها و بحث هایی که در این زمینه مطرح شده است این را یک مقداری این را ببینید خلاصه این بحث ها چیست و اصلا ربطی به بحث ما دارد یا خیر. متأسفانه یکی از مشکلاتی که در فهم های روایات در کلمات علمای ما هست فاصله گرفتن از خواستگاه های آن روایات و اینکه آن روایت در چه فضایی صادر شده است و برای چه صادر شده است و این خیلی مهم هست برای شناخت روایات. من یک مقاله ای این آقای رضا جعفری نوشته بود در مورد کلام امامیه در ویژه نامه شیخ مفید خب من خودم خیلی روی ویژه نامه شیخ مفید کار کرده بودم. آن دو قسمت داشت. یک قسمت آن تاریخ کلام امامیه بود و یک قسمت آن در مورد خود شیخ مفید بود. آن قسمت که در مورد شیخ مفید بود خیلی عالی بود و نکات جدیدی داشت و من که خیلی هم ور رفته بودم در این بحث خیلی هایش را اصلا توجه به آن نداشتم. آن بحث مقدماتی اش که در مورد تاریخ کلام هست که عالی هست خیلی عالی هست جزو بهترین بحث ها شاید جزو بهترین غلط باشد بسیار جالب توجه بود که بحث های کلامی را که می خواهد مطرح کند ریشه های تاریخی اش را چجوری مطرح می کند و این جور بحث ها ما نیاز داریم به خیلی از بحث ها با توجه به ریشه های تاریخی اش بحث کنیم. روایت هایی هم سبقه کلامی دارند اینها در یک بستر تاریخی شکل گرفته اند بدون مراجعه به آن بستر تاریخی فهم این روایات میسر نمی شود این است که مرحوم آقای بروجردی می فرمودند که فقه ما به منزله تعلیقه بر فقه عامه است من یک معنای گسترده تر می خواهم عرض کنم حدیث ما هم به منزله تعلیق بر حد یث عامه است. در واقع ناظر به حرف هایی هست که عامه مطرح می کنند و بدون شناخت آن حرف ها بسیاری از این حدیث ها قابل فهم نیست انشاءالله بحث آن را جلسه آینده دنبال می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد